الف) المسائل السرویه شیخ مفید

مرحوم شیخ مفید جلوتر از همه هستند، من کلام ایشان را میآورم. یکی از چیزهایی که در مراسلات مرحوم مفید هست، مراسله المسائل السرَوَیه است. سرویه هم گفتهاند. سرو به کجا نسبت داده میشود، نمیدانم. ولی با توضیحاتی که محقق کتاب در مقدمه فرمودهاند سرَوَیه مناسبتر است. سرَوَیه نسبت به ساریه است. ساریه نزدیک بابل است. همین شهر ساری معروف. المسائل السرَوَیه. در قدیم به ساری، ساریه میگفتند. آمل و بابل و ساری. الآن هم ساری شهر بزرگ و حسابی است. اینها محل علماء و اهل فضل بوده. سید شریف بزرگی از ساری برای شیخ مفید نامه نوشته است. مسائلی است که از ساری ارسال شده. شیخ مفید نظیر اینها را زیاد دارند؛ المسائل الصاغانیه و ... .

در این مسائل سرویه مرحوم مفید یک بخش بسیار زیبایی نوشته اند. این را هم عرض بکنم. میخواهم تأکید بکنم که سائل در مسائل سرویه شیعه است. یعنی در بسیاری از جاها مخاطب شیخ مفید یک سنی است. خب میگوییم در مقابل یک سنی محاجه میکنند و جدلی صحبت میکنند. اما در المسائل السرویه که از ساری آمده در حق شیخ دعا میکند و میگوید: «و أقر عيون الشيعة بنضارة أيامه[1]»؛ به شیخ مفید میگوید که ان شالله چشم شیعه روشن باشد که ایام شما سرسبز باشد و سایه شما مستدام باشد. لذا شیعه است که برای شیخ این را نوشته است.

در این کتاب میگوید:

> فصل لزوم التقيد بما بين الدفتين
>
> غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين و أن لا يتعداه إلى زيادة فيه و لا نقصان منه حتى يقوم القائم (ع) فيقرأ للناس القرآن على ما أنزله الله تعالى و جمعه أمير المؤمنين (ع).و إنما نهوا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف لأنها لم تأت على التواتر و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله.[2]

مرحوم مفید راجع به عثمان و اینکه تمام مطالب قرآن را جمع کرده ای نه، مطالبی را میفرمایند. بعد میگویند: **«غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين»**؛ ذهنیتی که شیخ القاء میکنند را ببینید. همان ذهنیتی است که برای سید حاکم بوده و شواهد عدیدهای هم دارد. شیخ مفید میگویند ائمه علیهاالسلام به ما گفتهاند که از بین الدفتین آن طرف تر نروید. یعنی همانطور که امر کردهاند که بین الدفتین قرائت بکنید، ما را از قرائت بیرون از آن نهی کردهاند.

«و إنما نهونا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف »؛ گفته‌اند اگر قرائتی هست که در مصحف نیست، آن را نخوانید. ما را نهی کرده‌اند. «کف عن هذه القرائة». این قرائت را نخوانید. چرا ما را نهی کردند؟ **«لأنها لم تأت على التواتر»؛** ببینید شیخ مفید دقیقاً کلمه تواتر را برای قرائت به کار می‌برند. «لانها» یعنی چه؟ یعنی حروف و قرائات. پس قرائات باید متواتر باشد. سائر روایات دیگر ولو صحیح السند هم باشد اما اگر به تواتر به ما نرسیده باشد، قرآن نیست. **«و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله»**؛ آن را آحاد برای ما آورده‌اند. لذا این برای ما فایده ندارد.

> فإن قال قائل كيف يصح القول بأن الذي بين الدفتين هو كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة فيه و لا نقصان و أنتم تروون عن الأئمة (ع) أنهم قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا يسألونك الأنفال و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس.قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلكأخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها فلذلك وقفنا فيها و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه.مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين أحدهما ما تضمنه المصحف.و الثاني ما جاء به الخبر كما يعترف مخالفونا به من نزول القرآن على أوجه ستي[3]

«فإن قال قائل ... و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس»؛ اگر کسی این جور بگوید شما این روایات را که دارید، پس چطور می‌گویید روایات باید متواتر باشند و نمی‌توانیم بخوانیم؟! شیخ مفید دو جواب می‌دهند و هر دو جواب عالی است. یکی از آنها مقصود الآن من است و دیگری را هم قبلاً عرض کرده بودم.

«قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلك أخبار آحاد»؛ آنها که قطعی نیست. بلکه یک نفر می‌آید و می‌گوید که امام اینطور خوانده‌اند. **«لا يقطع على الله تعالى بصحتها»**؛ قرآن باید قطعی باشد. باید قاطع باشیم که قرآن است. یعنی به وضوح میخ تواتر و قطع به قرآنیت را می‌کوبند.

«فلذلك وقفنا فيها»؛ وقتی قطع نداریم توقف می‌کنیم. **«و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه»**؛ آن چیزی که به ما امر کرده‌اند مقطوع است. این جواب اول که باید قطعی باشد.

جواب دوم هم خیلی جالب است. شیخ مفید میخ آن را کوبیده‌اند. بعد هم شیخ الطائفه و دیگران دنباله آن را گرفته‌اند. **«مع أنه لا ينكر»**؛ ما که انکار نمی‌کنیم،**«أن تأتي القراءة على وجهين منزلين»**؛ در روایتی «ائمه» آمده اما آن روایتی که متواتر است «کنتم خیر امة اخرجت»، والّا ما قرائت متواتر را می‌گیریم که «امة» است. لذا روایت را کنار می‌گذاریم. ولی آن را انکار نمی‌کنیم که این روایت هم در نفس الامر نازل شده باشد؛ تعدد قرائت داشته باشد. پس حرف واحد چه می‌شود؟ «انما القرآن حرف واحد» شمای شیخ مفید چه می‌گویید؟ مخاطب شما هم شیعه است. «مع انه لاینکر» را می‌خواهید به یک سنی بگویید؟! در مسائل سرویه مخاطب ایشان شیعه است. **«مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين»؛** هر دوی آنها نازل شده، **«أحدهما ما تضمنه المصحف»؛** که متواتر هم هست، **«و الثاني ما جاء به الخبر»؛** دومی هم (کنتم خیر ائمة) است. جبرئیل دوبار آورده است. ببینید این جواب شیخ مفید دقیقاً همین بحثهایی است که ما به دنبالش هستیم.

شاگرد: خلاف آن چیزی است که محقق اردبیلی گفتند است. گفتند که باید یقین کنیم که قرآن است و الا قرآن نیست.

استاد: خلاف حرف محقق اردبیلی را مرحوم صاحب جواهر هم گفتند. چند بار عرض کردم. صاحب جواهر می‌گویند اینکه می‌گویند قرآن باید یقینی باشد را چه کسی گفته؟! برای ما داشتن حجت کافی است تا بگوییم قرآن است. و لذا حتی اگر خبر واحدی حجت بود؛ حجت یعنی خدا به ما اجازه داده بود بگوییم قرآن است. خب وقتی خدا اجازه داده بود چرا نگوییم که قرآن نیست؟!

دنباله فرمایش ایشان هم خیلی جالب است. ما می‌گوییم طبق روایاتی که شیعه از معصومین آورده‌اند دوبار نازل شده؛ یک بار به این صورت نازل شده «کنتم خیر امة» و یک بار دیگر به این صورت نازل شده «کنتم خیر ائمة». می‌گوییم عجب! یک آیه دو بار نازل شده؟ می‌گویند این را که خود سنی ها هم می‌گویند. یعنی اگر ما این را به‌عنوان شیعه گفته ایم راه دوری نرفته ایم. دنباله آن را ببینید: «كما يعترف»؛ نمی‌گویند ظن؛ اعتراف یعنی اینکه من می‌گویم می‌شود دوبار نازل شود، آنها هم اعتراف کرده‌اند.«مخالفونا به من نزول القرآن علی أوجه شتی». بعد مثال می‌زنند. مثال‌های بسیار زیبا. سه مثال می‌زنند. هر سه تای این مثال‌ها به‌خاطر سپردنی است. چرا؟ به‌خاطر اینکه اختلاف قرائات سبع است که می‌گویند همه اینها متواتر است. مثال‌های ایشان را ببینید:

> فمن ذلك قوله تعالى وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ يريد ما هو ببخيل.و بالقراءة الأخرى و ما هو على الغيب بظنين يريد بمتهم.و مثل قوله تعالى جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ على قراءة أخرى من تحتها الأنهار.و نحو قوله تعالى إِنْ هذانِ لَساحِران.و في قراءة أخرى إن هذين لساحران.و ما أشبه ذلك مما يكثر تعداده و يطول الجواب بإثباته و فيما ذكرناه كفاية إن شاء الله تعالى[4]

«فمن ذلك قوله تعالى وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»؛ با ضاد است یا با ظاء است؟ کدام یکی از اینها است؟ «یعترف مخالفونا» یعنی خودشان بین خودشان اختلاف دارند؟ یا اینکه اعتراف دارند به اینکه هر دو نازل شده؟ «اعترف به من نزول القرآن علی أوجه شتی».

حال می‌بینید آلآن در رساله‌های برخی ها می‌گویند «ضاد» و «ظاء» شبیه به هم بوده و در خط نزدیک هم بوده، لذا به این صورت خوانده شده است. این همه حرف که علیه زمخشری می‌آید، اگر یادتان باشد از کشاف خواندم، خودش عرب است، می‌گویی مگر بچه بازی است که نزد عرب، آن هم عرب های دور حضرت، آن هم عرب هایی که نزد حضرت می‌نشیندند همینطور قاطی کنند و یکی «ضاد» بخواند و دیگری «ظاء» بخواند؟! محال است که این دو نزد عرب قاطی شود. زمخشری این را گفت. بعد گفت «قرأ به‌ما رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». یعنی برای زمخشری صاف است که حضرت هم «ضاد» و هم «ظاء» را با تفاوت مخرج و با تفاوت معنا قرائت کرده‌اند. این را زمخشری گفته بود.

در اینجا هم شیخ مفید می‌گوید «اعترف به من نزول القرآن علی أوجه شتی». ادامه اش را ملاحظه کنید که چقدر جالب است. **«فمن ذلك قوله تعالى وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»**؛ خود شیخ مفید تعدد نزول را توضیح می‌دهند. به‌نحوی‌که همه این قبول دارند. در قرائت سبعه هم گفتیم. همان متواتری است که ما می‌گوییم. چرا هر دو را توضیح می‌دهند؟ برای اینکه بگویند این قرائت ها که بچه بازی نیست. تفاوت معنا می‌آورد. می‌فرمایند:«...بضنين يريد ما هو ببخيل. و بالقراءة الأخرى و ما هو على الغيب بظنين يريد بمتهم»؛ متهم یا بخیل یکی است؟! معنای آنها کاملا متفاوت است. شیخ مفید می‌فرمایند ببینید هر دوی آنها نازل شده است. هر دوی آنها را ملک وحی

آورده است. پس اگر در روایات شیعه «خیر ائمة» بود، چه مانعی دارد مثل آنها در اینجا -که متواتر هم نقل کرده‌اند- ما هم بگوییم هر دو نازل شده باشد؟! این مثال اول. اما مثال دوم:

«**و مثل قوله تعالی**»؛ در اختلاف مصاحف است. «**جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ و علی قراءة أخری من تحتها الأنهار**»؛ قرائت سبع. مثال سوم: اینها خیلی مثالهای خوبی است. «**و نحو قوله تعالی إنْ هٰذانِ لَساحِرانِ و فی قراءة أخری إن هذین لساحران**». این سه مثالی که شیخ زده‌اند چه خصوصیتی داشت؟ رسم تفاوت می‌کرد. یعنی اینطور نبود که رسم واحد باشد و دو جور بخوانند. هر سه مثالی که شیخ انتخاب کرده‌اند در قرائات سبع بود؛ آن هم در قرائات سبعی که رسم تغییری می‌کند. «ض-ظ»، «من» باشد ای نباشد، «هذان-هذین»، اینها نشانگر تخصص ایشان است.

«و ما أشبه ذلك مما يكثر تعداده»؛ این موارد بسیار زیاد است. خب این شیخ مفیدی هستند که بحر علم هستند. با دو کلمه در جواب مسائل سروی فضای ذهنی ایشان روشن می‌شود. البته می‌خواهم عرض کنم که تنها فضای ذهنی ایشان نیست. الآن می‌خواهیم از سید مرتضی بیاوریم، از شیخ الطائفه بیاوریم. لذا تنها فضای ذهنی ایشان نیست. و مهمتر فضای ذهنیای است که علامه دارند.

من عبارت آقای شعرانی را بخوانم.

شاگرد: شیخ مفید در جایی گفته‌اند که سبع متواتر است؟

استاد: عرض کردم ایشان گفتند قرآن قرآن نیست مگر اینکه متواتر باشد. روایات نمی‌تواند قرآن را ثابت کند. پس قرآن باید متواتر باشد. بعد می‌گویند این قرآنی که باید متواتر باشد، در این قرآن همه این قرائات منزَل است؛ «ضاد» و «ظاء» منزل هستند.

شاگرد: بهصورتی اگری اینگونه گفتند.

استاد: نه، فرمودند «منزلین»، «و فی القرائة الاخری».

شاگرد: ظاهر عبارتی که خواندی این بود که اگر اینطور باشد مانعی نیست.

استاد: نه، اگر برای روایات بود. نه برای «ما یعترف به المخالفون». گفتند روایتی که متواتر نیست اگر بخواهد در نفس الامر درست باشد، لااینکر که دوبار نازل شده باشد. مثل مواردیکه متواتر است و همه قبول دارند. مثالهای آن را گفته‌اند. من فرمایش شما را با همان وسوسه ای که بحث را پیش ببریم کاملاً قبول دارم. این جور نیست که من بخواهم بحث را همینطور جلو ببرم. اما نباید این جور هم باشد که ما در مطالب دقت هایی بکنیم که از جمع‌بندی واضح در جلیل الانظر غافل شویم و بعد به دقیق الانظر نرسیم. من روی این خیلی تأکید دارم. حالا من اگر همه حرفها را عرض کنم در آخر کار به فرمایش شما بر می‌گردیم.

شاگرد۲: بهصورت شرطیه هم نیست.

شاگرد: از این عبارت به دست می‌آید که سبع متواتر است؟

استاد: اگر منظورتان عبارت صریح است که اینطور نیست.

شاگرد: می‌خواهم بگویم ظهور هم ندارد.

استاد: ببینید می‌گویند یعترف مخالفوان که اینها را جزء سبع به حساب می‌آورند. ایشان دقیقا از سبع مثال زده‌اند. دیروز مثال ابن کثیر[5] را عرض کردم. در شعر مکه چه خواند؟ «ال يُقاتِلُونَكُمْ جَميعاً إلاّ في قُرىً مُحَصَّنَةٍ أوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ[6]». فوری داد زد که «ارجع الی قرائة قومک»؛ چرا «جدر» می‌خوانی؟! یعنی به این صورت بخوان «او من وراء جدار». مجمع البیان را ببینید. سائر تفاسیر را ببینید. دو نفر به این صورت می‌خواندند. هم در مکه و هم در بصره–ابو علا بصری- «او من وراء جدار» می‌خواندند. حال اینکه «جدار» مفرد است ای مثل «سهم و سهام» خودش جمع است، بحث کرده‌اند. «جدر» جمع است و «جدار» هم مثل «سهام» جمع است. از این بحث کرده‌اند. در الحجه علی القرائات از این بحث کرده‌اند.

ولی در بین اهل مکه مشکل نبود؛ ما بچه بودیم و بزرگ شدیم؛ کی مسلمان چقدر سوره حشر را می‌خواند؟! در مکه خوانده «او من وراء جدار». اصلاً تا می‌شنود «او من وراء جدر» ذهنش تکان می‌خورد. لذا به او می‌گوید «ارجع الی قرائة قومک»، چرا «جدر» می‌خوانی؟! گفت «إني لما هبطت العراق خلطوا علیّ قراءتي».

این مبنای «تداول القراء» می‌شود. یعنی در یک شهری یک قرائتی هست؛ قرّائی هستند که امام در قرائت می‌شوند. یعنی همه آنها را دای می‌گیرند. صحیح و سقیم و شاذ و آن چه که در بین قوم خودش مستقر هست را دای می‌گیرد. او خبره کار می‌شود. می‌شود نماینده یک قرائت متواتر. در چنین فضایی وقتی صحبت می‌کنند چه می‌شود؟ من اینها را مفصل گشته ام. یک تصریحی از مثل شیخ مفید پیدا کنید که ما پیدا نکردیم. از مثل سید مرتضی و حتی شیخ الطائفه پیدا کنید که صریحاً بگوید «ان السبع متواتر». این جور عبارتی ندارید.

---

[1]المسائل السرویة ۳۰

[2]همان ۸۱

[3]همان ۸۲

[4]همان۸۴

[5]جامع البیان في القراءات السبع ج1ص167؛قرأ عبد الله بن كثير في بيت شبل وثمّ يومئذ عدّة من القرّاء: وأ من وراء جدر [الحشر: ١٤] فنادا ابن الزبير ما هذه القراءة؟ ارجع إلى قراءة قومك، قال: إني لما هبطت العراق خلطوا علیّ قراءتي، قال:فقال: وأ من وراء جدار

[6]الحشر ۱۴

بازبینی #3
ایجاد شده 18 آوریل 2024 14:07:27 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 مه 2024 13:52:11 توسط ... .